

خاورمیانه در بحران

سام وب*

برگردان: بزرگمهر خسروی

در شرایطی این مقاله را می‌نویسم که نیروهای اسرائیل به جنوب لبنان یورش آورده‌اند. بدون تردید، تشدید این حمله‌ها می‌تواند آن را به یک جنگ تمام‌عیار و گسترده تبدیل کند؛ دولت‌ها و گروه‌های مختلف را درگیر کند و میلیون‌ها انسان را به میدان جنگ بکشد.

البته، ژنرال‌های اسرائیلی احتمال گسترش جنگ را رد می‌کنند؛ اما آن‌ها از این واقعیت غافلند که درگیری‌های مسلحانه را همواره نمی‌توان از مرکزهای فرماندهی مدیریت کرد. تاریخ به ما می‌آموزد که جنگ منطق ویژه‌ی خود را دارد و به سهولت می‌تواند سیاست‌گزاران جنگی را - چه سیاستمداران و چه ژنرال‌ها - غافلگیر کند. به هر حال، با وجود اعتراض‌های فزاینده‌ی جهانی، این جنگ با حمایت‌های بوش و رایس ادامه دارد.

تا این لحظه، حاصل این جنگ مرگ‌بار و ویران‌گر، صدها جان‌باخته، هزاران مجروح و صدها هزار نفر آواره بوده است. ابعاد ویرانی تاسیسات زیربنایی، بیمارستان‌ها، شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات و برق‌رسانی و نیز خانه‌های مردم حیرت‌انگیز است. بخش عمده‌ی این ویرانی سهم لبنان است. در اوایل این هفته «فواد سینیوره» نخست‌وزیر لبنان طی سخنانی گفت: «بمباران‌های گسترده، لبنان را ۵۰ سال به عقب بازگردانده است.»

در این کشور کوچک که به تازگی از جنگ داخلی و ۱۸ سال اشغال ارتش اسرائیل - که آن را به مرز نابودی رسانده بود - نجات یافته است؛ بار دیگر جنگ، جریان عادی زندگی مردم را از هم پاشیده است. خشم و اندوه همه‌جا را فراگرفته است و بار دیگر جان‌باختگان بی‌گناه را به خاک می‌سپارند.

می‌توان انتظار داشت که در صورت صلح، بازگشت روال عادی زندگی به این کشور ویران شده آهسته باشد و زمان بسیاری لازم خواهد بود تا تصویر هولناک این خون‌ریزی بی‌معنا از حافظه‌ی

*. دبیر اول حزب کمونیست آمریکا

جمعی مردم لبنان محو شود.

مردم اسرائیل نیز جان باختگان خود را به خاک می سپارند و می کوشند تا مجروحان را از مرگ نجات دهند. آن جا که سخن از زندگی است باید گفت که زندگی همه، چه عرب و چه یهود، سخت گرانبهاست؛ اما اگر سخن از تاثیرهای این جنگ بر دو کشور لبنان و اسرائیل باشد؛ باید اذعان کرد که تعادلی برقرار نیست. در زمینه قدرت نظامی، حزب اله با اسرائیل قابل مقایسه نیست و به گرد پای آن هم نمی رسد.

تقلید از سیاست های دولت بوش

دولت اسرائیل در حمله ی جنایتکارانه به لبنان، نه تنها از سیاست های لجام گسیخته و تنبیهی دستگاه دولتی بوش از جمله یک جانبه گرایی، استفاده ی حداکثر از نیروی نظامی، مجازات جمعی مردم بی گناه و دشمنی با فعالیت های دیپلماتیک، نادیده گرفتن نهادها و قانون های جهانی و نفی چند جانبه گرایی، تبعیت می کند؛ بلکه از پیشرفته ترین و قدرتمندترین سلاح ها و فن آوری های نظامی - که این کشور را به یکی از وحشتناک ترین ماشین های جنگی جهان تبدیل کرده است - نیز استفاده می کند. اسرائیل که به سلاح اتمی مجهز است - و هیچ کشور دیگری در خاورمیانه از آن برخوردار نیست - زشت ترین اشکال نژادپرستی و تکبر ناشی از نیرومندترین قدرت نظامی منطقه را هم به این ویژگی های خود آمیخته است.

گام های ضروری

با در نظر گرفتن این خطرها، آن چه ضرورت درجه اول دارد؛ عبارت است از: - توقف فوری درگیری ها از همه طرف، کمک های بشردوستانه ی سریع به همه ی قربانیان جنگ در لبنان، ساحل غربی، نوار غزه و اسرائیل و اعزام نیروهای حافظ صلح جهانی به سرپرستی سازمان ملل متحد به منطقه ی درگیری. این اقدام ها به سود تمام مردم منطقه: اسرائیلی، عرب، کرد، فارس و... و معتقدان به باورهای متفاوت؛ شیعه، سنی، مسیحی، یهودی و... است. آتش بس فوری - که دولت ایالت های متحد آمریکا تاکنون بی شرمانه مانع از اجرای آن شده است - امکان لازم را فراهم می آورد که سرچشمه ی اختلاف ها که زمینه ساز درگیری های موجود است؛ به گونه ای شایسته و بسنده مورد توجه دیپلماتیک و سیاسی قرار گیرد.

بوش و رایس ادعا می کنند که آتش بس فوری به سود حزب اله تمام خواهد شد؛ اما به نظر من این ادعا درست نیست. در یک جنگ طولانی و شدت یابنده، هیچ طرف درگیر از جمله اسرائیل به صلح و امنیت دست نخواهند یافت. در واقع با ادامه ی جنگ، احساس جنگ طلبانه ی دو طرف

درگیر شعله‌ور خواهد شد. هرگونه تاخیر در ارایه‌ی یک راه‌حل سازنده در مسایل مورد اختلاف، امید به برقراری صلحی عادلانه و پایدار را در خاورمیانه از بین می‌برد. بنابراین تاکید می‌کنم که آتش‌بس فوری، کمک‌های بشردوستانه و اعزام نیروهای حافظ صلح جهانی، نخستین گام‌ها در راه یک صلح عادلانه و پایدارند.

لازم است بین ساز و کارهای شروع‌کننده‌ی این درگیری و عامل‌های اصلی و زیربنایی آن تمایز قایل شویم. اگر منبع آگاهی‌های ما تنها اظهارات مقام‌های آمریکایی و اسرائیلی و رسانه‌های قدرتمند سرمایه‌داری باشد؛ این باور به‌ما تحمیل می‌شود که گویا این جنگ، به‌خاطر عملیات حزب‌اله آغاز شده است. در هیچ‌یک از این اظهارات و رسانه‌ها، به‌اشغال و تصرف چند دهه‌ای ساحل غربی، نوار غزه یا لبنان اشاره نمی‌شود. انکار برنامه‌ریزی شده‌ی حق فلسطینی‌ها، کارزار گسترده برای نابودی نهادهای سیاسی و مدنی و زیرساخت‌های ساحل غربی و نوار غزه، موارد بسیار مهمی است که هرگز مورد توجه قرار نمی‌گیرند. برخورد تحقیرآمیز مقام‌های دولت اسرائیل نسبت به‌نمایندگان سیاسی مردم فلسطین: سازمان آزادی‌بخش فلسطین، فتح و حماس، نادیده گرفته می‌شود.

هیچ‌گاه به‌تحقیر روزمره‌ای که مردم فلسطین محکوم به‌تحمل آن هستند و عملیات اسرائیل برای سرکوب اراده‌ی آن‌ها که از طریق انتخابات تجلی یافته است؛ اشاره نمی‌شود. ارتش و سازمان اطلاعاتی اسرائیل، رهبران فلسطین و اعراب را ترور می‌کند؛ اما بازتابی در رسانه‌ها ندارد و از دستگیرهای غیر قانونی، شکنجه و بازداشت نامحدود هزاران فلسطینی و از آن جمله صدها کودک، کسی سخنی بر زبان نمی‌آورد و کم‌تر به‌این مساله اشاره می‌شود که پیدایش حماس در درجه‌ی اول به‌خاطر آشتی‌ناپذیری دولت اسرائیل در برابر نیروهای سیاسی سکولار و میانه‌رو - در درجه‌ی نخست، سازمان آزادی‌بخش فلسطین بوده است. از ما می‌خواهند، خود را جای مردم اسرائیل بگذاریم، این البته سخن درستی است؛ اما در عین حال ما باید خود را جای فلسطینی‌ها هم بگذاریم. در این صورت، نه تنها مانند مردم اسرائیل تهدید، خشم و ترس را احساس خواهیم کرد؛ بلکه مانند مردم فلسطین، توهین، تحقیر، نادیده انگاشتن، محرومیت اقتصادی، انکار برنامه‌ریزی شده ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، بی‌توجهی جامعه‌ی جهانی، معیارهای دوگانه در اجرای قطع‌نامه‌های سازمان ملل و نداشتن سرزمینی که قلمرو آن تعیین و تضمین شده و به‌عنوان «میهن» به‌رسمیت شناخته شده باشد؛ را نیز احساس خواهیم کرد.

بنابراین، راه‌حل بحران را باید نه در میدان جنگ و از منظر یک‌جانبه‌گرایی؛ بلکه بر سر میز مذاکره‌ای یافت که به‌مسایل اساسی ملت فلسطین از جمله استقلال ملی و التیام زخم‌های کهن آن‌ها بپردازد و چگونگی عامل‌هایی را بررسی کند که به‌تنش و درگیری‌های خونینی منجر شده

که زندگی روزمره‌ی مردم خاورمیانه را آکنده از درد و اندوه کرده است.

راه‌حل نظامی وجود ندارد

اگر منطقه چنین رویکردی را در پیش نگیرد، چرخه‌ی خشونت یعنی آرامش نسبی کوتاه‌مدت و بعد جنگ خونینی که در آن یک طرف درگیری تا آغاز دور جدیدی از جنگ و خشونت در توهّم پیروزی به سر می‌برد؛ همچنان ادامه خواهد داشت. بیش از ۵۰ سال است که در این منطقه، خشونت با خشونت پاسخ داده شده است. اگر این مدت درسی برای ما داشته باشد، این است که برای رفع اختلاف‌های فلسطین و اسرائیل راه‌حل نظامی وجود ندارد.

اما دست‌یابی به چنین رویکرد خردمندانه‌ای آسان نیست و تمام طرف‌های دیگر از نوحافظه‌کاران دستگاه دولتی بوش و راست‌گرایان حاکم در اسرائیل گرفته تا راست‌گرایان و سکولارهای افراطی جهان عرب و اسلام در راه آن سنگ‌اندازی می‌کنند.

همین رویکرد را باید درباره‌ی جنگ و اشغال عراق نیز در پیش گرفت. خشونت‌های عراق را هم که آمریکا مسبب آن است و مرگ، هرج و مرج و تنش را برای منطقه به‌بار آورده است، تنها با پایان اشغال می‌توان خاتمه داد. کار آسانی نیست؛ اما نیروهای خردگرا می‌توانند بر این چرخه فایق شوند، صلح را به‌دست آورند، خروج نیروهای آمریکایی را بر دولت بوش تحمیل کنند و برای درگیرها و خشونت‌های اسرائیل و فلسطین، راه‌حلی عادلانه و پایدار بیابند.

گسست‌های جدید

یورش و تجاوز اخیر اسرائیل علیه لبنان و حزب‌الله، گسست‌ها و تنش‌های تازه‌تری را در رابطه‌ی میان دولت‌های عربی، ایران و برخی همسایگان عرب آن و بین کشورها و شیعیان و سنیان پدید آورده است که بنابراین جای شگفتی نیست که دولت بوش در صدد بهره‌برداری از این شکاف‌ها برآمده و تا حدودی هم در این کار موفق شده است.

با این وجود، دولت بوش اشتباه می‌کند اگر تصور کند که در صورت تداوم تجاوز و حشیانه‌ی ارتش اسرائیل علیه مردم لبنان، این شکاف‌ها و گسست‌ها به‌موجودیت خود ادامه خواهند داد. در واقع، هرروز که از جنگ می‌گذرد، مخالفت با آن در خاورمیانه، در جامعه‌ی جهانی و حتا در میان متحدان آمریکا، شدت می‌یابد. به‌غیر از اکثریت اعضای کنگره -دمکرات و جمهوری خواه- که از سیاست جنایتکارانه و طراحی‌شده‌ی بوش و رایس مبنی بر ادامه‌ی بمباران مرگ‌بار و ویرانگر لبنان حمایت می‌کنند؛ به‌تقریب، همه از آن فاصله می‌گیرند. اگر ارتش اسرائیل به‌یک جنگ همه‌جانبه‌ی زمینی در لبنان دست بزند - که من احتمال آن را بعید می‌دانم - همین

ائتلاف ضعیف و شکننده‌ای هم که تاکنون از عملیات نظامی اسرائیل حمایت کرده است؛ از جوانب گوناگون شکاف بر خواهد داشت.

با این وجود، امکان حمله‌ی تمام‌عیار را نمی‌توان یک‌سره نادیده گرفت. در این موردها، خرد نیست که پیروز است. هم‌اکنون راست‌ترین محافل اسرائیل و آمریکا، برای درگیر کردن سوریه و ایران در جنگ، به شدت در تلاشند. نوت‌گینگریج (Newt Gingrich) رییس پیشین مجلس نمایندگان آمریکا و ویلیام کریستول (William Kristol) سردبیر نشریه‌ی دست‌راستی «ویکلی استاندارد» (Weekly Standard) از جنگی گسترده و همه‌جانبه در خاورمیانه حمایت می‌کنند تا با تغییرات اساسی در صف‌بندی‌های منطقه، آن را در جهت تامین منافع امپریالیسم آمریکا، طراحی کند. در واقع برخلاف تبلیغات پر سر و صدای دولت‌مداران آمریکا مبنی بر دموکراتیزه کردن خاورمیانه، هدف اصلی امپریالیسم، ایجاد دولت‌های دست‌نشانده به‌خاطر تضمین کنترل ذخایر و منابع نفتی و کسب قدرت سیاسی - جغرافیایی ناشی از این کنترل است.

مقاومت دولت و مردم لبنان در برابر تجاوز اسرائیل، یأس و به‌احتمالی خشم محافل حاکم آمریکا را برانگیخته است. دولت بوش انتظار داشت که دولت و مردم لبنان برای نابودی حزب‌الله، در صورت لزوم، ضرورت یک جنگ داخلی را بپذیرند و از این نظر به‌ائتلاف آمریکا - اسرائیل پیوندند. اگر دولت نیکسون در ویتنام برای «نجات» روستاها، آن‌ها را بمباران می‌کرد؛ دولت بوش نیز آماده است که در لبنان برای «نجات» کشور، جنگ داخلی راه بیندازد.

عَلَم کردن خطر تهدید

دولت بوش و دولت اولمرت پرتز (Olmert-Peretz) برای توجیه تجاوز اخیر، از دو ترفند ایدئولوژیک - که در جنگ عراق نیز به کار بسته شده بود - استفاده کردند. نخستین ترفند عَلَم کردن خطر «تهدید» است. به عبارت دیگر در مرحله‌ی اول باید حزب‌الله و حماس به‌عنوان خطری برای موجودیت اسرائیل معرفی شوند. با پذیرش این ترفند و کنترل اذهان مردم، می‌توان، پاسخ نظامی خشن و بی‌رحمانه را توجیه کرد. اما در واقع خطری موجودیت اسرائیل را تهدید نمی‌کند. درست است که حزب‌الله و حماس در حرف، حق موجودیت اسرائیل را انکار می‌کنند، و علیه مردم عادی و بی‌گناه اسرائیل دست به اقدام‌های خشونت‌بار می‌زنند؛ اما با توجه به عدم تناسب ظرفیت‌های نظامی دو طرف درگیر، آن‌ها امکان ریختن مردم اسرائیل به دریا را ندارند. اگر در خاورمیانه خطری متوجه هستی ملتی باشد؛ آن خطر در درجه‌ی اول متوجه مردم فلسطین است.

ترفند ایدئولوژیک دوم، یک کاسه کردن نیروهای مختلف اپوزیسیون با وجود باورها و

جهان بینی‌های مختلف و به هم ریختن وجوه تمایز آن هاست. پس از این کار نوبت به آن می‌رسد که اعلام کنند هدف این اپوزیسیون، اعمال ترور بر مردم جهان است. می‌خواهند باور کنیم که این اپوزیسیون - دولت‌ها و جنبش‌ها به‌طور خاص و مردم عرب و مسلمان به‌طور عام - نسبت به شیوه‌ی زندگی و آزادی ما، نفرتی ژنتیک و گرایشی لجام‌گسیخته دارند و درصدد نابودی ارزش‌های ما هستند. در این ترفند ایدئولوژیک، محافل حاکم‌ی آمریکا، پدیده‌ها را خارج از تاریخ و ضرورت‌های سیاسی آن، بدون در نظر گرفتن تضاد و برخورد منافع حکومت‌ها و نابرابری‌ها و رنج‌های دیرین و کهن و در انتزاع مورد بررسی قرار می‌دهند. با این ترفند، دولت بوش، مردم خاورمیانه را از انسانیتشان تهی می‌کند و به این ترتیب بستر لازم را برای نفی فعالیت‌های دیپلماتیک، مذاکره و حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های دیرین فراهم می‌آورد. در واقع، این ترفند، پوششی است که در پس آن، دولت بوش، سیاست سلطه‌ی جهانی یک‌ه‌تازانه‌ی خود را تعقیب می‌کند و به متحدان استراتژیک خود از جمله اسرائیل چراغ سبز می‌دهد تا با قدرت نظامی خود، سیطره‌ی خود را در خاورمیانه اعمال کند. در عین حال نباید از یاد برد که سیاست نژادپرستی افراطی، طبقه‌بندی نژادی و محدود کردن دموکراسی را در خود ایالت‌های متحد آمریکا هم پیش می‌برند.

با توجه به پتانسیل هراسناک فن‌آوری‌های نظامی جدید - اتمی و غیر اتمی - بشریت، باید این ترفندهای دروغین و ساختگی و این نگرش به جهان را طرد کند و منطق صلح، عدالت و احترام به حق حاکمیت ملت‌ها را بر دولت بوش و دیگر دولت‌ها و سازمان‌ها تحمیل کند.

مارکسیسم و مبارزه با امپریالیسم

نقش حزب‌اله (و همچنین حماس) در خور انتقاد و حتا محکومیت است. البته، این انتقاد و محکومیت باید در یک بستر مشخص انجام شود؛ اما درک ما از تمایز بین مردم کشور استعمارکننده و مردم کشور تحت استعمار، درک ما از تمایز بین حکومت تحت اشغال و حکومت اشغال‌گر و درک ما از نابرابری قدرت و تاثیر آن بر دو طرف درگیر، نباید ما را در ارتباط با عملیات فاقد دورنما و مرگ‌بار حزب‌اله به سکومت و بی‌طرفی بکشاند. براساس آنچه ما از جنبش‌های رهایی‌بخش درک می‌کنیم؛ حزب‌اله و حماس، هیچ‌کدام جنبش‌های رهایی‌بخش به‌شمار نمی‌روند. قرابت و پیوند سیاسی آن‌ها بیش از آن که با چپ باشد، با راست است. هیچ‌یک از آن‌ها از تغییر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و تشکیل یک حکومت سکولار دموکراتیک سخنی بر زبان نمی‌آورند. ما هم به‌نوبه‌ی خود، در بسیاری از موردها، نه از تاکتیک‌های آن‌ها حمایت می‌کنیم و نه از نقشی که در کشورهایمان که فعالند؛ ایفا می‌کنند.

آیا به راستی آن‌ها در برابر اشغال و استعمار مقاومت می‌کنند؟ آیا آن‌ها برای امپریالیسم مساله یا مشکلی ایجاد می‌کنند؟ برخی جواب مثبت می‌دهند، اما اگر موضوع را در همین جا رها کنیم، نکته‌ی مهمی را درک نکرده‌ایم، من نمی‌توانم تصور کنم که حزب‌اله نمی‌دانست که واکنش محافل حاکم اسرائیل و دولت بوش در قبال دستگیری و زندانی کردن سربازان اسرائیلی چه خواهد بود. گرچه آن‌ها احتمال پاسخ به عملیات خود را می‌دادند اما با توجه به سفاکی طبقه‌ی حاکم اسرائیل، باید می‌دانستند که اسرائیل به اقدامات شدید نظامی مبادرت خواهد کرد. در واقع، عملیات حزب‌اله تحریک‌کننده بوده است.

این نحوه‌ی برخورد با نیروی دشمن، مارکسیستی نیست. حزب‌اله و حماس هم هیچ‌کدام نیروی مارکسیستی نیستند. حرکت‌های راست‌گرایان را هم نمی‌توان در طیف مبارزه‌های چپ یا مارکسیستی طبقه‌بندی کرد. این نیروها در بیش‌تر کشورها، با حزب‌ها و جنبش‌های مارکسیستی در ستیزند. به عنوان مثال در عراق و دیگر کشورهای منطقه، نیروهای مذهبی تحت هدایت راست‌گرایان، به قتل و کشتار نیروهای چپ مترقی و دمکراتیک دست زدند.

مارکسیسم هرگز تاکتیک‌های مبارزاتی را به صورت انتزاعی بررسی نمی‌کند. درستی تاکتیک‌ها و کارایی آن‌ها را شرایط مشخص عینی تعیین می‌کند که وابسته به مجموعه‌ای از روندهای سیاسی-اقتصادی و اجتماعی است. تاکتیک‌ها را نمی‌توان فارغ از ارزیابی هوشمندانه و عینی از نیروهای اجتماعی و طبقات مختلف چه در سطح ملی و چه جهانی، به طور دقیق تحلیل کرد. مارکسیسم کاربرد هیچ‌یک از شکل‌های مبارزه را مطلق نمی‌کند و آن را وابسته به شرایط می‌داند.

با این وصف، گرایشی در بخشی از چپ وجود دارد که بدون توجه به شرایط، مبارزه‌ی مسلحانه را تنها مبارزه درست، مشروع و رزمنده در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی می‌داند. در واقع در این دیدگاه، بدون توجه به ضرورت‌های تاکتیکی و تاثیر آن‌ها بر روند مبارزه، کاربرد سلاح در مبارزه مورد تمجید قرار می‌گیرد. به نظر ما، درست است که خلق‌های زیر ستم حق دارند در مبارزه‌ی خود از سلاح استفاده کنند؛ اما استفاده از این تاکتیک در هر شرایطی درست نیست. در ضمن ضرورتی ندارد که ما از نیروهایی که در هر شرایطی از تاکتیک نظامی در مبارزه استفاده می‌کنند؛ حمایت کنیم. ما در هیچ شرایطی که از کشتن غیر نظامیان بی‌گناه حمایت نمی‌کنیم. مبارزه‌ی مسلحانه تنها زمانی مبارزه‌ای درست است که نخست همه‌ی اشکال مبارزه‌ی توده‌ای مسالمت‌آمیز به کار گرفته شده باشد؛ دوم به پیشرفت جنبش دمکراتیک، طبقاتی و ضد امپریالیستی یاری رساند و سوم، بیش‌تر مردم از آن حمایت کنند. هر جنبشی؛ کارگری، دموکراتیک، ضد امپریالیستی و انقلابی باید در انتخاب خود از تاکتیک‌های مبارزاتی به این

پرسش‌ها پاسخ دهد: آیا این تاکتیک‌ها به‌فراهم ساختن زمینه برای مبارزه‌ی ضد امپریالیستی یاری می‌رسانند؟ و آیا آن‌ها به پیشرفتِ مبارزه، تقویت و اتحاد مبارزان کمک می‌کنند؟

با در نظر گرفتن این معیارها، به‌سختی می‌توان گفت که عملیات حزب‌اله، ضد امپریالیستی است. آیا این عملیات به‌مبارزه‌ی مردم فلسطین برای کسب استقلال کمک کرده است؟ آیا با این عملیات نیروهای امپریالیستی در موضع دفاعی قرار گرفته‌اند؟ آیا این جنگ، برای پایان اشغال عراق شرایط بهتری را فراهم آورده است؟ آیا این جنگ به توسعه و استقلال لبنان و دیگر حکومت‌های خاورمیانه کمک کرده است؟ آیا این جنگ نیروهای ارتجاعی اسراییل و دیگر مناطق خاورمیانه را تضعیف کرده است؟ آیا این جنگ به تضعیف دولت بوش به‌عنوان تامین‌کننده‌ی اصلی جنگ انجامیده است؟ آیا این جنگ، جهان را امن‌تر خواهد کرد؟

به‌باور من، عملیات حزب‌اله به‌هیچ‌وجه به‌مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و نبرد علیه توسعه‌طلبی و اشغال‌گری اسراییل، کمکی نکرده است. در واقع حزب‌اله، پاس راحتی را به‌محافل حاکم آمریکا و اسراییل داد و شگفت‌انگیز نیست که آن‌ها هم آن را در هوا قاپیدند و برای تامین سلطه‌ی سیاسی خود بر منطقه از آن استفاده و به‌تجاوز مبادرت کردند.

در جهان معاصر، شرایط مبارزه تغییر کرده و عرصه بر مبارزه‌ی مسلحانه تنگ و تنگ‌تر شده است. دولت بوش و سیاست‌های آن، مانع اصلی برقراری صلح در سراسر جهان است. ارمنان امپریالیسم آمریکا، برای مردم خاورمیانه، مستقیم یا غیر مستقیم مرگ و ویرانی بوده است. اما جنبش چپ و مترقی باید تحریک‌ها را به‌صورت دقیق و مشخص و فارغ از این که از کدام طیف سیاسی سر می‌زند، مورد ارزیابی قرار دهد و توجه کند که گاه این تحریک‌ها در سیمای «رزم‌جویانه» و «انقلابی» ظاهر می‌شود. وظیفه‌ی ما این نیست که تنها در برابر امپریالیسم بایستیم، بلکه وظیفه‌ی ما شکست آن است.

چپ البته این کار را به‌تنهایی نمی‌تواند انجام دهد. در این مبارزه باید از استراتژی و تاکتیکی استفاده کرده که میلیون‌ها و میلیون‌ها انسان را به‌مبارزه‌ی ضد امپریالیستی تشویق کند. در مورد جنگ لبنان، نخستین وظیفه‌ی ما جلب میلیون‌ها تن از مردم است تا آتش بس را به‌همه‌ی طرفین درگیر تحمیل کنند، به‌اشغال لبنان، ساحل غربی و نوار غزه خاتمه دهند و صلح عادلانه‌ای را براساس حقوق ملی و امنیتی همه‌ی خلق‌های منطقه برقرار سازند.

منبع: www.cpuSA.org

۲۷ ژوئیه‌ی ۲۰۰۶